

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

afgazad@gmail.com

www.afgazad.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

داکتر محمد ظاهر "تیموری"

المان - ۱۴ جولای ۲۰۱۶

تنظیم و ویرایش: از پورتال

حکایت

پیرمردی صبح، در ماه خزان
تن ملبس، با لباس پاره ای
زیر لب آهسته گفتی او، چنین:
بایدت باشد ترا قدرت، چنان
لیک بینم این همه بیچارگی
او کشید آهی عمیق و بعد از آن
فقر ما، محصول چور اغنیاست
این همه اغراق و کذب وصف تو
بهر ترویج قناعت هر زمان

پا برهنه بود، در راهی روان
چون نداشته جامه گرمی به جان
ای که هستی بی نیاز از دیگران
تا نباشد فقر و فاقه در جهان
کس ندارد لقمه نانی، در دهان
باز فرمود با تعقل این بیان
تو نداری نقش بارز در میان
می کنند بهر فریب، این راهبان
قصه گویند از بهشت و از چنان

این همه ملا و شیخ و محتسب

خادم سرمایه باشند، در جهان